خراسان بزرگ:سال اول،شماره(۱)، زمستان ۱۳۸۹
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.1, No. 1, Winter 2009

تــاریخ و فــرهنگ خــراسان بزرگ

علی رحیم پور[۱]

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۰/۱۳
تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۲۳

چکیــده

خراسان بزرگ سرزمینی تاریخی و باستانی پارسیانی بوده است که به پارسـی دری سـخن مـی گفته اند و قلمرو فرهنگی و حدود سرزمینی آنها بخش های بزرگی از سرزمین های شـرق و شـمال شرق ایران کنونی، بیش از نیمی از مساحت ترکمنسـتان فعلـی، تمـامی جغرافیـای سیاسـی کنـونی تاجیکستان، بخش عمده ای از سرزمین های جنوب و جنوب شرق ازبکستان و تقریبا تمامی مساحت کنونی کشور افغانستان را در بر می گرفته است.این قلمرو فرهنگی و زبـانی کـه از هویـت و ملیتـی واحد حکایت دارد، درحقیقت مهمتـرین حـوزه‌ی زبـان پارسـی و زیـر شـاخه هـای ایرانـی آن را در کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، تاجیکسـتان، ازبکسـتان، هنـد، اسـتان سـین‌کیانـگ چـین و بنگلادش به‌وجود آورده است.از میانه‌ی قرن بیستم، رقابت شدیدی در میان کشورهای جهـان در استفاده از ابزارهای بین‌المللی برای حفظ و ثبت میراث‌های فرهنگی و معنوی خـود بـه وجود آمده است که دلیل آن هم برتری و اهمیت یافتن منافع ملی کشورها و رونق گـرفتن پدیده‌ی فرهنگی و اقتصادی گردشگری بوده است. امروز تـاریخ و تمـدنی بـه نـام تـاریخ و تمدن خراسان بزرگ همچنان جزء قلمرو فرهنگی ایران اسـت. وجـود سـه اسـتان پهنـاور خراسان با مرکزیت دینی و معنوی حضرت امام رضـا(ع) و مشـاهیر و بزرگـان متعـددی در فرهنگ و ادب فارسی که در سراسر این استان ها پراکنده اند، در کنار توجه و علاقه شدید فرهیختگان و اندیشمندان فرهنگی مردمان جدا افتاده از اصـالت و هویـت خـویش کـه در خارج از مرزهای جغرافیای فعلی ایران به‌سر می برنـد، فرصـت ارزشـمندی را بـرای کشـور

---

[۱] استادیار گروه جغرافیا پژوهشکده میراث فرهنگی و گردشگری

هدف از تحقیق و تدوین این مقاله در همین راستا قابل توجیه است و محقق تلاش دارد ضـمن بررسی سابقه تاریخی و فرهنگی خراسان بزرگ، به معرفی هرچند اجمـالی شـهرها و منـاطق تحـت قلمرو این سرزمین بپردازد و سناریو ها و راه‌کارهایی را برای احیای فرهنگ و تمدن این ملت واحـد به منظور پرهیز از هر گونه جنگ و جدال قومی و فرهنگی ارائه کند.

نگارنده در روند این پژوهش می‌کوشد تا پاسخی جامعبه این سؤال نیز بدهد که خراسان بـزرگ کجاست و چگونه این سرزمین به سبب مطامع قدرت های روس و انگلیس دچار نابسامنی و از هـم پاشیدگی شد؟

این تحقیق از نظر هـدف، کـاربردی و از نظـر نـوع، توصـیفی و پیمایشـی و روش جمـع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای و اسنادی است.

کلید واژه‌ها:
خراسان بزرگ، تاریخ، فرهنگ و تمدن، قلمرو فرهنگی و زبانی

۱- مقدمـه

«ایران نه به معنای یک دولت خاص سده‌ی بیستمی است، بلکه منطقه‌ی بسیار بـزرگ‌تـری است که از دره‌ی ایندوس و رود سیردریا (سیحون) در شرق شروع شده و مرزهای ترکیه، ایران و سوریه‌ی امروزی را در برمی‌گیرد. این سرزمین وطـن اصـلی همـه‌ی قـوم‌هـای ایرانـی از جملـه تاجیکان است.[۱]»

در لغت‌نامه‌ی دهخدا آمده‌است که کلمه‌ی خراسان واژه‌ای پهلوی است که در متـون قـدیمی به معنی مشرق (خاور) در مقابل مغرب (باختر) به کار رفته‌است. در منـابع دیگـر نیـز خراسـان در زبان قدیم فارسی به معنی خاورزمین مورد استفاده قرار گرفتـه‌اسـت. یـاقوت‌حمـوی، جغرافیـدان بزرگ ایرانی، درمورد واژه‌ی خراسان چنین نوشته‌است: «خُر به فارسی دری، نام خورشید و آسـان گویا اصل و جای شیء است»[۲]

خوراسان در زبان پهلوی (واژه‌نامه پهلوی) از خور + سان آمده است . خور به معنی خورشید و روشنایی است. ایرانیان باستان به سرزمین‌های شـرق کـه جایگـاه طلـوع خورشـید بـوده اسـت، خوراسان یا سرزمین خورشید می گفته اند . «خوراسانیک» پهلوی همان خراسانی امروزی اسـت، اما خراسان بزرگ سرزمین آریایی پهناوری بـود کـه متأسـفانه بخـش‌هـای بزرگـی ازآن توسـط استعماگران انگلیس و روس و شاهان بی‌کفایت قاجار به بیگانگان واگذار شد.

تعقیدی که در کلمه‌ی «خراسان» دیده می‌شود و یافتن راه‌حلـی بـرای آن بـه کمـک لغـات امروزی زبان فارسی [خور (وجه امری از مصدر «خوردن» و آسان (سهل)] البته چیزی نیست جز بازی با کلمات. اما اگر قصد آن باشد که در این باره جدی‌تر و عمیق‌تر تأمـل شـود، نـاگزیر بایـد مفهوم این کلمه را اساساً در زبان پهلوی جست وجو کرد. در این‌صورت خراسـان مفهـومی برابـر «خورآیان» (خورشید در حال آمدن) می‌یابد.[۳]

---

[۱] دادخدایف، مسلمانان آسیای میانه (تاجیکستان: آکادمی تاجیک، ۱۹۸۶).
[۲] یاقوت حموی، معجم‌البلدان (بیروت، اناشارات دارا احیا، التراث اوجی، ۱۹۷۹).
[۳] و. مینورسکی، ویس ورامین (تهران: نشر ایرانیکا ، ۱۹۶۴)، ص ۱۹۹-۱۵۱.

از بررسی نظرات ارائه‌شده چنین استنباط مـی‌شـود کـه صـورت درسـت واژه‌ی «خراسـان»، خورآسان بوده است که بر اثر تطور زمـان و شـاید از بـاب تطـابق نگـارش بـه خراسـان تبـدیل شده‌است[1].

زبان و گویش مردم خراسان بزرگ فارسی دری بوده است و زبان های دیگری از جمله:
۱- ترکی خراسانی، ۲- زبان ترکمنـی، ۳- کرمـانجی، ۴- گـویش بخـارایی، ۵- گـویش نیشابوری، ۶- لهجه‌ی نیشابوری، ۷- لهجه‌ی هراتی و ۸- هزارگی .

سبک شعر مردمان این سرزمین خراسانی است و بزرگ‌مردان و مشاهیری با شـهرت جهـانی همانند اشوزرتشت نخستین پیام‌آور یکتاپرستی و خرد در جهان، شیخ الـرئیس ابـوعلـی سـینای بلخی، ابوریحان بیرونی، مولانا جلال الدین محمد بلخـی، فردوسـی توسـی، حکـیم عمـر خیـام نیشابوری، شیخ احمد جامی، حکیم رودکی سمرقندی، عبدالرحمن جامی، مولانا زین‌الدین ابـوبکر تایبادی، ابومسلم خراسانی، ناصر خسرو قبادیانی، سنایی غزنوی، خواجه عبدالله انصاری، کمـال-الدین بهزاد، عنصری بلخی، ابونصر فارابی، ابوشکور بلخی و سیدجمال‌الدین حسینی را به جامعه-ی بشریت تقدیم کرده است.

حدود و قلمرو خراسان بزرگ شامل بخش عمده ای از سرزمین هـای شـرق و شـمال شـرق ایران کنونی به مرکزیت شهرهای بزرگی همانند نیشابور و توس بوده است. این قلمرو جمعیتی و فرهنگی بیش از نیمی از مساحت ترکمنستان فعلی شامل جنوب، شرق و شمال شرق این کشـور را به مرکزیت شهر مرو و بخش عمده ای از سرزمین های جنوب و جنـوب شـرق ازبکسـتان بـه مرکزیت شهرهای سمرقند و بخارا در بر می گرفته است.

خراسان بزرگ در قلمرو کنونی تاجیکستان، تمامی جغرافیای سیاسی این کشور به مرکزیـت شهرهای خوجند و دوشنبه را شامل می شده و تقریبا تمامی مساحت کنونی کشور افغانسـتان بـه استثنای حوزه‌ی رود هلمند در جنوب و جنوب شرق این کشـور بـا مرکزیـت شـهرهایی هماننـد هرات، بلخ، بامیان، غزنی و کابل را در بر می‌گرفته است.

---

[1] تقی بینش، «خراسان»، نشریه فرهنگ خراسان، (آذر ۱۳۲۹)، ص ۴.



در اسناد تاریخی، خراسان بزرگ شامل چهار بخش اصلی بوده که هر بخش به نام فرمانروای آن‌جا مشهور بوده‌است. هر کدام از این چهار بخش را یک رب یا ربع می‌نامیده‌اند. دکتر جاوید در رساله‌ی اوستا در بخش جغرافیای تاریخی آریانا، خراسان و افغانستان می نویسد چهار ربع خراسان در دوره‌ی حکوت عباسیان عبارت بودند از:

۱– ربع بلخ: شامل کهندژ (قندوز)، سمنگان، بغلان (بغولانگو)، تخارستان و بدخشان،

۲– ربع مرو: شامل سرزمین‌های ترکستان شرقی و غربی، دره‌های سیحون و جیحون، خیوه، تاشکند سمرقند و بخارا،

۳– ربع نیشابور: شامل شهرهای توس، مشهد، بیهق، سبزوار، جوین، جاجرم، اسفراین، قوچان، رادکان، نسا، ابیورد، کلات، سرخس، ترشیز ، کدکن، باخرز، جام و

۴- ربع هرات: دربرگیرندهٔ بادغیس و غور (بلخ) به شمول شبرغان، جوزجان، اندخوی، فاریـاب و بامیان[۱].

شهرهای مهم خراسان بزرگ در این دوره عبارت بودنـد از: بخـارا، بلـخ، سـبزوار، سـمرقند، توس، قندهار، طبس، غزنین، مزار شریف، مرو، نیشابور و هرات.

در تقسیمات سیاسی معاصر، خراسان بزرگ از استان های زیر تشکیل شده است:

استان خراسان رضوی، ۲- استان خراسان شمالی، ۳- استان خراسان جنوبی،۴- ولایت هرات، ۵- استان مرو و ۶- ولایت بلخ

در مـورد حـدود و موقعیـت خراسـان در عهـد ساسـانیان، کریسـتن‌سـن بـر طبـق کـاوش های هرتسفلد چنین می‌نویسد: دروازه‌های کاسپین نزدیک ری، کوه‌های البرز، گوشـه‌ی جنـوب شرقی بحر خزر، دره‌ی اترک. خطی که از صحرای تجن گذشـته و در زیـر قرقـی بـه جیحـون می‌رسد موافق مسکوکات سکایی ساسانی که به دست آمده این خـط سـرحدی از قلـل سلسـله جبال حصار گذشته و به پامیر می‌رسد و از آن‌جا به سمت جنوب مایل گشته و به امتداد قطعه‌ای از جیحون که بدخشان را در میان گرفته سیر کرده به قطعه‌ی هندوکش مـی‌رسـیده‌اسـت از آن نقطـه سـرحدی بـه سـمت مغـرب برگشـته‌ودرامتدادسلسـله هنـدوکش وملحقـات آن بـه جنوب هرات رسیده و در ناحیه جنوب ترشیز و خاف و قهستان(کوهستان) را قطع کرده، بـاز بـه دروازه‌های کاسپین می‌پیوسته است.

یاقوت حموی، جغرافیدان بزرگ ایرانی، در کتاب مراصدلاطلاع بر پایه برخی از پژوهش‌های خویش می‌نویسد:

خراسان سرزمین وسیع است که یک طرف آن از جوین و بیهق به عراق مـی‌رسـد و طـرف دیگرش از طغارستان (طخارستان) و غزنه و سبحستان (سیستان) به هنـد منتهـی مـی‌گـردد. از شـهرهای آن نیشـابور و هـرات و مـرو کـه قسـمتی از بلـخ اسـت و طالقـان و نساء و ابیورد و سرخس می‌باشد. جیحون و خوارزم را هم بعضی تابع آن شمرده‌اند و گفته شده خراسان دارای چهار کرسی بوده:

---

[۱] جاوید، رساله اوستا (دفتر اول: جغرافیای تاریخی آریانا، خراسان و افغانستان، ۱۹۹۹)، ص ۱۲۵ ۱۹۹۹: ۱۲۵.

کرسـی اول: ایرانشـهر کـه عبـارت باشـد از نیشـابور، قهسـتان، طبـین، حـوادث و پوشـنج از نواحی هرات و بادغیس و طوس که به طابران تصریح شده،

کرسی دوم: مرو شاه جهان و سرخس و نساء و ابیورد و مرو رود و طالقان و خوارزم،

کرسی سوم: طرف غربی رود جیحون و جرجان و خوارزم و طخارسـتان علیـا و اندرانـه (شـهری نزدیـک هنـدوکش) و ساسـان و بغلـدن (شـهری از نـواحی بلـخ) و والـج (نـام شـهری در طخارستان) ،

کرسی چهارم: ماوراءالنهر، بخارا و شاش (چـاچ) کـه در آن‌جـا کمـان‌هـای خـوب مـی‌سـاختند و سغد شهری درنزدیکی سمرقند که آن را به سبب خوشی آب و هوا از بهشت‌های چهارگانه به شمار آورده‌اند و بین جیحون و سمرقند[۱].

التون ال. نیل در کتاب تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان می‌نویسد: به‌طـورکلـی، مـی‌تـوان خراسان خاص را سرزمینی طولانی دانست، گسترده از نزدیک کرانه‌های جنـوب شـرقی دریـای خزر تا بلندی‌های حصارمانند پامیر و هندوکش، کـه در نظریـه‌ای دیگـر و در مقطعـی از تـاریخ، مرزهای آن از حلوان یاری تا شرق (آن‌جا که خور برآید) گسترده بـوده‌اسـت. در واقـع، خراسـان گاهی شامل سرزمین پرنعمت جنوب دریای آرال (خوارزم) و نواحی آن سوی جیحون(ماوراءالنهر) و بسیاری از فلات ایران می‌شده است که حدود شرقی آن تا چین می‌رسید ولی عملا این مرز از بلخ و بخش معروف به طخارستان (باختر باستانی) آن سوتر می‌رفت و در مغرب به همـین گونـه حدود خراسان کمتر به مرزهای زاگرس می‌رسید اما گاهی شامل قومس، جرجـان، ری و بخـش هایی از طبرستان می‌گشت و با آن‌که ماوراءالنهر غالبا با خراسـان یکـی گرفتـه مـی‌شـد، ولـی عملا آمودریا همان مرز شمالی خراسـان شـناخته مـی‌شـد و گـاهی عمـلا تـا ایـن حـدود هـم نمی‌رسید[۲].

دردوره‌ی اسلامی شهرهای بلخ، هرات، مرو و نیشابور چهار شـهر اصـلی خراسـان بودنـد. از شهرهای مهم دیگر خراسان می‌توان توس، سرخس، بادغیس و بیهق (سبزوار امـروزی) را نـام برد.

---

[۱] ابراهیم زنگنه، تاریخ مشهد بزرگ (تهران: نشر خاطره، ۱۳۷۸).

[۲] التون دانیل تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان، ترجمه مسعود رجب نیا(تهران، نشر علمی، فرهنگی ، ۱۳۸۷) ص۱۱–۸.

استان خــراسان ایــران پیش از تقسیم:

استان خراسان به مرکزیت شهر مشهد، تا سال ۱۳۸۳ با مساحتی معادل ۳۱۳،۳۳۵ کیلـومتر مربع ، وسیع‌ترین استان ایران بود که حدود یک پنجم مسـاحت ایـران را تشـکیل مـی‌داد. ایـن استان از شمال و شمال شرق به جمهوری ترکمنستان، از شرق به کشور افغانستان، از جنوب بـه استان سیستان و بلوچستان، از غرب به استان سمنان و استان اصفهان، از شمال غرب به اسـتان گلستان و از جنوب غرب به استان کرمان و استان یزد محدود بود.

در سال ۱۳۸۳، استان خراسان به سه استان خراسان جنوبی بـه مرکزیـت بیرجنـد، خراسـان رضوی به مرکزیت مشهد و خراسان شمالی به مرکزیت بجنورد تقسیم شد.

۲- روش تحقیـق

نوع تحقیق صورت‌گرفته در این پژوهش کاربردی و روش مورد استفاده تحلیلـی و توصـیفی است. از اسناد، کتاب ها پایگاه های اطلاع‌رسانی و مراکز کتابخانه ای برای جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات بهره‌گیری شده است.

۳- بحث هــا و یافته هــا

۳-۱ خــراسان بزرگ در گذر زمــان – دوره‌ی پیــش از اسلام

یکی از نخستین مراکز استقرار اقوام ایرانی شرق فلات ایران بـوده کـه سـکونتگاه شـاخه‌ی خاوری آریاییان یعنی قوم پارت است. ایرانیان پیش از اسلام به خـاطر آن‌کـه خورشـید از سـوی سرزمین پارت ها پرتو خود را بر سرزمین ایران می گستراند به ایـن سـرزمین "خراسـان" یعنـی جایگاه طلوع خورشید می گفتند.

خراسان بزرگ در دوره‌ی حکومت هخامنشیان، ساتراپ یا ایالـت شـانزدهم بـود کـه شـامل پارت‌ها، خوارزمی‌ها، سغدی‌ها و هرَوی‌ها (هراتی‌ها) می شد. این ساتراپ که با شـمال خراسـان قدیم منطبق است، از طرف غرب در دربند دریای گرگان، با ساتراپ ماد همسایه بوده است.

ایران به کشورهای تابعه (ملوک‌الطوایفی) تقسیم مـی‌شـده و هـر کشـوری زیـر فرمانـدهی حاکمی به نام خشترپاون (به زبان پارسی باستان) یا شترپاون (به زبان پهلـوی) اداره مـی‌شـده و

این نام به یونانی ساتراپ نیز ذکر گردیده است که ساتراپی پرشوه، با نام مرکز ساتراپ شانزدهم شهر توس بوده که ویشتاسب، پدر داریوش، فرماندهی آن را به عهده داشته است.

به گفته‌ی هرودوت، پارت‌ها و خوارزمیان و سغدی‌ها و آرین‌ها (هروی‌ها) در یک ساتراپی قرار داشته‌اند و در تمام کتیبه‌های میخی در ذکر اسامی ولایات مملکت، پارت جدا نام برده شده و ایرانیان در موقع سیاحت و گردش در ممالک خود سعی می‌کردند حتی‌الامکان زودتر از پارت بگذرند، زیرا ولایات مزبور به واسطه‌ی فقر و بی‌چیزی قادر نبودند آذوقه موکب پرجمعیت شاهان را فراهم سازند.[۱]

اسکندر مقدونی با هجوم به سرزمین پارس و شکست و تسخیر قلمرو هخامنشیان ،در دهه‌ی ۳۳۰ قبل از میلاد خراسان را نیز تصرف کرد.

پس از مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م، خراسان جزئی از قلمرو سلوکیان محسوب می شد. پس از سقوط دولت سلوکی و قدرت گرفتن اشکانیان، پارت‌ها در سرزمین کوهستانی قدیم جنوب شرقی دریای خزر ساکن شدند. این منطقه از شمال به دشت استرآباد و صحرای ترکستان، از جنوب به کویر نمک و از شرق وجنوب شرق تا هرات امتداد داشت. مرکز خراسان باستان یا ایالت پارت در آغاز شهر نیسایه (نسا) بوده است که یونانیان آن را نیسا می‌خواندند.

پس از اشکانیان، حکومت به ساسانیان رسید. ساسانیان خراسان را یکی از چهار استان کشور می‌دانستند و آن را سرزمین شرق می‌گفتند و این استان به چهار بخش تقسیم می‌شد. بنا به روایت، این بخش‌ها عبارت بودند از: مرو، نیشابور، هرات و بلخ.[۲]



[۱] و . بار تولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سروادور (طالبزاده) چ ۳(تهران، نشر قوس ، ۱۳۷۲)، ص ۱۱۹–۱۱۸.
[۲] التون. ل. نیل، ص۲۱.

۳-۲- دوره‌ی اســلامی

در سال ۳۱ ه.ق. (حدود ۶۵۰ م.)، خراسان بزرگ به دست اعراب مسلمان فتح شـد و سـاکنان آن به دین اسلام گرویدند.خراسان تقریبا به مدت ۲۰۰ سال زیرنظر حکومت‌های عرب بنی‌امیه و عباسیان اداره می‌شد تا اینکه در سال ۲۰۵ هجری قمری به دسـت سلسـله طاهریـان اسـتقلال یافت. سرزمین خراسان در سال ۲۸۳ ه.ق، جزو متصرفات دولت صفاریان شد. حدود ۴ سال بعـد، امیر اسماعیل سامانی بر عمرو لیث غلبه کرد و خراسان را در قلمرو حکومت سامانیان قرار داد.

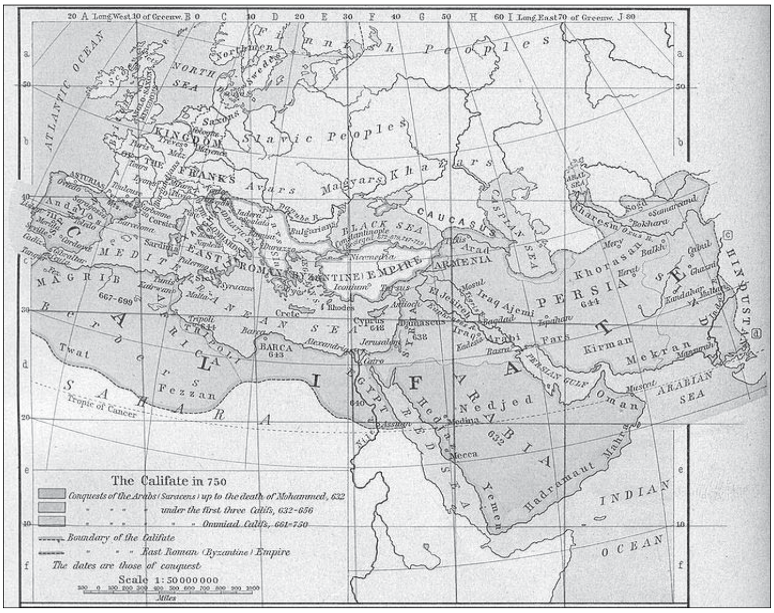
سلطان محمود غزنوی در سال ۳۸۴ ه.ق. خراسـان را تصـرف و ۴۵ سـال بـر ایـن سـرزمین حکومت کرد.در سال ۴۲۹ ه.ق، طغرل اول نیشابور را گرفت و آنجا را مرکز حکومـت خـود قـرار داد. خراسان تا سال ۵۵۲ ه.ق، در قلمرو سلجوقیان قرار داشـت و پـس از مـرگ سـلطان سـنجر سلجوقی، این سرزمین به دست خوارزمشاهیان افتاد. با حمله مغول‌ها در قرن هفتم ه.ق، بسیاری از شهرها و آبادی‌های خراسان ویران شد.

این سرزمین در سال ۸۷۳ ه.ق، به تصرف پادشاهان گورکـانی درآمـد و ۴۰ سـال پـس از آن (سال ۹۱۳ ه.ق.) ازبک‌ها به رهبری شبیک‌خان، آن را مـورد تهـاجم قـرار دادنـد. شـاه اسـماعیل صفوی به دفاع از خراسان پرداخت و اما از ازبک ها شکست خوردند. پس از آن، خراسـان دوبـاره مورد هجوم و تاخت و تاز ازبک‌ها قرار گرفت ولی سرانجام شاه عباس صفوی توانست آنان را تـا ماوراءالنهر عقب براند.

پس از سقوط صفویان، حکومت به دست نادر شـاه‌افشـار افتـاد. وی پـس از سـرکوبی اقـوام مهاجم شمالی از جمله ازبکان، از سوی شرق و جنوب تا قلب هند پیش رفت. پس از مرگ نـادر-شاه افشار به سال ۱۱۶۰ ه.ق. ، سرزمین های شرقی ایران ناآرام شد و افغان‌ها بر هـرات مسـلط شدند. بخش‌های شرقی خراسان (هرات و بلخ) به تصرف احمد شاه درانی درآمد. انگلستان کـه از دیر زمان نگران دست‌اندازی روسـیه بـه هندوسـتان بـود و چشـم طمـع بـه هـرات و بلـخ کـه نام افغانستان را بر آن‌ها نهاد بود داشت، دوخته بود از فرصت استفاده کرد و بـه حمایـت از احمـد شاه درانی برخاست. این دولت استعماری و از جدایی هرات از خاک ایران حمایت کرد تا بتوانـد از این سرزمین به عنوان حایلی میان متصرفات آسیایی روسیه و هندوسـتان ببـرد و مـانع پیشـروی روسیه به سوی اقیانوس هند و آسیای جنوبی شود.

در ۱۲۴۹ ه.ق، عباس میرزا از سوی فتحعلی شاه قاجار مامور پس گرفتن هـرات از افغـان‌هـا شد. مرگ عباس میرزا در راه مشهد این کار را ناتمام گذاشت. محمدشاه قاجار نیز کوششی بـرای فتح هرات کرد که ناکام ماند. در سال۱۲۷۳ ق، ناصرالدین شاه قاجار زیر فشار انگلیس متعهد شد تا معاهده پاریس را قبول کند.

سرزمین خراسان بزرگ در نخستین سده های اسلام



نیروهای ناصرالدین شاه تحت فرمان حسام‌السلطنه در سال ۱۲۷۳ه. ق. هـرات را محاصـره و این شهر را تصرف کردند. با مداخلات بریتانیا در جنوب ایـران و بحرانـی شـدن روابـط ایـران و بریتانیا طی عهدنامه‌ای که در ۱۲۷۳ ه.ق. (۲۳ژانویه ۱۸۵۷ میلادی) درپاریس بین نماینده ایـران و سفیر بریتانیا امضا شد، قرار شد نیروهای بریتانیا از بنادر و جزایر جنوب ایران خـارج شـوند و در عوض ایران نیز سپاهیان خود را از هرات فراخواند و بناچار از شهر هرات و غرب افغانستان امـروز صرف نظر کند. هرات که از زمان تاسیس کشور ایران به دست کوروش بـزرگ همیشـه بخشـی وفادار از ایران و کانون فرهنگ و ادب این سرزمین و برای مدتی نیز شاهزاده‌نشین ایـران و مقـر حکومت خراسان بود، به همراه قسمت‌هایی از شرق هریرود بـه بعـد بـه متصـرفات امیـر افغـان

(دوستمحمدخان) ضمیمه گردید. در این معاهده، ایران پذیرفت کـه در امـور افغانسـتان دخالـت نداشته باشد و از دعاوی خود نسبت به هرات صرف نظر کند. همچنین ایران متعهد شـد قسـمت شرقی خراسان را که تحت نفوذ انگلستان بود، به افغانستان واگذار کند.

بدین صورت بود که هرات و سرزمین های شرقی خراسان برای همیشه از جغرافیای سیاسـی ایران جدا گردید. البته به خواست دولت انگلیس برنامه ی گذاشـتن نـام "افغانسـتان" بـر بخـش شرقی سرزمین خراسان از دوره ی شاه شجاع (۱۲۱۸–۱۲۲۱) آغاز و سـرانجام در دوره ی امیـر عبدالرحمن (۱۲۵۹–۱۲۸۰) به تثبیت رسید. گرچه هنوز هم فرهیختگان و مهین‌پرستان افغانستان بیشتر خود را خراسانی می دانند تا افغانی.

دکتر صاحبنظر مرادی، اندیشمند افغانی در مقاله‌ی «چگونه ما، من شدیم» می نویسد: «حالی ما به چی منطق میتانیم ابوعلی سینا، بیرونی، فردوسی، مولانا جلال‌الدین و ده‌ها و صدها مفـاخر بزرگ تاریخ و فرهنگ خوده به جای غیر از آن جایی که خودشان خود را متعلق میدانستن و واقعاً هم به آنجا متعلق بودن، متعلق بدانیم؟ همه خود را "ایرانی" و یا بعدها "خراسانی" می‌خواندند.

هدف استعمار، هدف فاشیزم قبیله و پشتونیزم وحشتزا، همـی بـود کـه مـا ره از ریشـه‌هـای تاریخی و فرهنگی ما جدا و دور بسازن. ما را از هویت اصیل و پنج هزار ساله‌ای ما قطـع نماینـد. خواستن و می‌خواهند که ما بی‌ریشه، بی‌هویت، بی‌تاریخ و بی‌گذشته باشیم. به ایـن صـورت مـی تانن که به بسیار سادگی و آسانی هژمونی و تسلط شوم و خاینانـه‌ای خـود را بـالای مـا تحمیـل کنن.

پشتونیست‌ها به خود حق میتن که خود را "پتان"، "پختون"، "پشـتون" و "اوغـان" بخـوانن، پتان هندی و پختون پاکستانی و پشتون یا اوغان اوغانستانی ده پیش‌شان یک چیـز و یـک قـوم اس. اما تا که میتانن طوری تلقین میکنن که اگه یک فارسی‌زبان و خراسـانی «اوغـان» خوانـده شده نام ایران و فارسی را بگیره باید به دار زده شوه و حتما مزدور ایران اس و ... در حالی‌که مـا اصل ایرانی و اصل خراسانی هستیم. همی نام ما بوده و می‌خواهیم که نام ما باشه. ایرانی امـروز، تاجیکستانی امروز، اوغانستانی امروز، همه اهل یک خاک و یک دیار و یک سرزمین هسـتند کـه دیروز به نام آریانا و ایران و خراسان یاد می شد و حالی سه پارچه شده و به سه نام یاد میشه.

... با قید اینکه ما هم خودمان را خراسانی می خوانیم و اوغان نیسـتیم و زمـانی‌کـه از ایـران تاریخی و فرهنگی و از خراسان حرف می زنیم، منظور ما همین ایران امروزه (فارس قدیم) نیس،

بلکه منظور ما همان ایران و خراسان تـاریخی و فرهنگـی و دیـرین‌سـال مـی باشـد کـه تـاریخ شکوهمند پنج‌هزارساله داشته و زبان عالمگیر فارسی دری داشته و مفاخر بزرگ بشری داشته کـه متعلق به همه نسل‌ها و مردمان پراکندهٔ آریانا و ایران و خراسان بزرگ و پهناور می باشد.»[۱]

در پروژه‌ای دیگر از طرح بزرگ تجزیه ایران توسط روسیه و انگلستان، بخش شمالی خراسان شامل مرو، سمرقند، بخارا و خوارزم نیز مورد تهاجم روس‌ها و ترکمن‌ها قرار گرفت و سرانجام در سال ۱۲۹۹ ه.ق، به وسیله عهدنامه آخال که میان ایران و روسیه به امضا رسـید، ایـن منـاطق از سرزمین خراسان بزرگ جدا و به روسیه منظم گردید و رود اترک مرز بین ایران و روسیه قرار داده شد.

خراسـان کهن و فـارسی دری

ن. کاویـانی در مقالـه ای بـا عنـوان خراسـان کهـن و فارسـی دری مـی نویسـد: «فـرارود (ماوراءالنهر) مهد پیدایش و پـرورش زبـان دری اسـت». پـژوهـشهـای شـمار زیـادی از دانـشمـندان بـیانگر این امر اسـت که سرزمـین‌هـای خـراسـان بـاسـتـان و مـاوراءالنهـر زادگاه، تجـلیگـاه و پـرورشـگاه زبـان دری (پارسـی) بـوده اسـت. زبـان پارسـی دری ریشـه قـدیمی دارد و پـیش از یورش اعـراب در خـراسـان و فـرارود به آن سـخـن مـی گفـتنـد. بـه نوشـته نرشـخی در تـاریخ بخـارا نرشـخی «مـردم بخـارا نمـاز فارسـی خواندنـدی و عربـی نـتوانسـتندی آمـوخـتن.» زبـان پارسی دری از دیـرزمـان به ایـن سـو، زبـان مشـترک و سـراسـری حـوزه‌ی تـمـدنی مـا بـوده اسـت.

زبـان دری نـخـستین بـار بـه سـخـن پرفـسور عـلی‌اکـبر شهـرستانی در زمـان بـهمـن بـن اسپنـدیار پـدید آمـده است. مولفان هـفت قـلـزم، فرهنـگ اننـدراج، غـیاث اللـغات و برهان قـاطـع، هـمه هـمسان این روایت را آورده اند که:

«در زمان بهمـن پسر اسپـندیار، چون مردم از اطراف عـالم بـه درگـاه او مـی‌آمدنـد و زبـان همدیگر را نمی فهمـیده انـد، بهمن امـر کـرد کـه دانشمـندان زبـان فارسی فصیـح وضـع کردند و آن را دری نام نهادند.»

[۱] مرادی، سایت پاسداران فرهنگ آریانا،۱۳۸۶.

محمد حیدر ژوبل، استاد پیشین دانشکده ادبیات دانشگاه کابل، تاکید می کند که:

«زبان دری ... تاریخ چیز کم دو هزارسال [دارد]، در دوره های قبل از اسلام وجود داشته و در افغانستان [خراسان کهن] به وجود آمده ... نخست زبان مردم خراسان بوده و بعداً انتشار آن به غرب [ایران امروز] صورت گرفته ...»

سعید نفیسی، استاد پیشین دانشگاه تهران، می نویسد: «... به دلایل بسیار، بر من مسلُم است که سرزمین اصلی زبان دری، خراسان و ماوراءالنهر بوده ... و بعداً زبان دری در نواحی ایران که قلمرو اصلی آن نبوده انتشار یافت، ..»

به سخن پروفسور شهرستانی، «نخستین کسی که در باره‌ی زبان دری سخن زد، عبدالله بن مقفع مترجم کتاب کلیله و دمنه به زبان عربی و مولف ادب الکبیر و ادب الصغیر می باشد. وی در سال ۱۳۹ هجری (۷۵۷ م) مقتول گردید.»

در بسیاری از متون پیشینه، زبان مردم خراسان و فرارود دری، پارسی ویا پارسی دری یاد شده است. ابوعلی سینای بلخی زبان فصیح زمان خود را پارسی دری نامیده است. در روزگار نه چندان دور این زبان در افغانستان، سمرقند، بخارا، خجند و... نیز فارسی نامیده می شد.

تازیان بعد از استیلا بر سرزمین‌های مفتوحه با خود دین اسلام و زبان عربی را به این کشورها آوردند و در برابر فرهنگ‌ها و زبان‌های بومی مردم تعصب و ستیز نشان دادند و در پی از بین بردن آن‌ها و جاگزینی زبان و ادب عربی برآمدند. به قول میرغلام محمد غبار «تاثیر این دو سلاح [دین و زبان] آن قدر قوی بود که مثلاً کشور قدیمی مصر را به یک کشور و ملت عربی تبدیل کرد.» اعراب "هرکسی را که به زبان عربی گفت‌وگو نمی‌کرد عجمی یعنی گنگ خواندند و گفتار او را لایق مطالعه و تحقیق ندانستند." به روایتی بعد از یورش تازیان به خراسان، نزدیک به دو صد سال " سکوت سیاهی" در این مرزوبوم مستولی بود.

برغم این‌که تازیان بعد از "فتح" خراسان در برابر زبان دری با تعصب قومی و ستیز مذهبی برخورد کردند، الفبای عربی را جاگزین آن نمودند، دبیره (خط) عربی را به عنوان خط رسمی تحمیل و سعی کردند که زبان دری را به حاشیه برانند، اما فرهنگ و

زبان دری در بستر زمان پایـداری کرد. خراسـانیان در ایـن راسـتا «... بـه تـاریخ خودشـان برگشـتند و در پایگاه زبانشـان ایسـتادند، درسـت در همان دو چـیزی کـه بـا مسـلمانان دیگـر متـفاوت بودند.»

در شـرایـطی که زبان عـربی زبان دیـن و دولت‌هـا بود، همین‌که زبان فارسـی بـه عنـوان بخـشی از فرهـنگ جامعه در برابر هجـوم و تجاوز زبـان عربـی ایسـتاد و بـاقی مانـد، دال بـر توانایی و کارایی زبان پارسی دری دارد و بس. پایداری وایسـتادگی زبـان دری در برابـر زبـان و ادب عرب همچـنین سـبب نجات زبان‌هـای دیگر از جمله زبان پشـتو، پلوچی، ... نیز گردیـد.

خراسـانیان خـط عربی را به خوشی قـبول نکردند و در آن تغـیـیرات و اصـلاحاتی بـه‌وجـود آوردند و موافـق با زبانشـان سـاخـتند. آنها از جمله برای بیان زبان مادری خـویش بــه الـفـبای عـربی حرف‌های جدید " چ، پ، گ، ژ" را افـزودنـد. بـرغـم همه فـراز و نشـیب‌هـا، بـس دل‌انگـیز است که زبان پارسی دری بـه عـنـوان زبان بومی خـراسـان باقی مانـد.

با ظهور طاهـر پوشـنجی (۸۷۲-۸۲۱ م)، یـعـقـوب لیـث صفـاری (۸۷۲ م) و سـامانـیان (۹۱۰ – ۹۹۹ م) رسـتاخیز بزرگی در ترویج و به کار بردن زبان دری بـه جای عربـی آغـاز شـد به‌تدریج قوام گرفـت و این دوره‌ی ترویج زبان و ادب فارسی دری اسـت.

داریـوش آشـوری در کـتاب بـازانـدیـشی زبـان فارسـی دربـاره‌ی عهـد سـامانیان مـی نویسـد:

«خـدمت بزرگی کـه امـیران سـامانی بـه قـوم ایـرانی کـردند زنـده داشـتن زبـان فـارسی در نگارش بود؛ و با این کار ما با آن‌که اسـلام آوردیم، عرب نشـدیم. باری این قـدر اسـت کـه زبان فارسی مانـد و ما فارسی‌زبان مانـدیـم.»

استاد ابوعبدالله رودکی سمرقندی، بزرگ‌ترین شـاعـر عهـد سـامانـیـان که به پـدر شـعـر دری ملـقـب گردیـده و ۱۰۰هـزار بیت شـعـر از او به یادگـار مانده اسـت، به فرمـان نصـر بـن احـمد سـامانی کـلیله و دمـنه را به شـعـر دری درآورد.

فـردوسی مـحـور ادبـیات ایـن دوره اسـت. او با سـرودن شـاهـنامـه نه تنـها کـاخ بلـند زبان پارسی بلکه حماسـه‌ی آریـانـا را چنان پی‌افکـنـد که بـنیان آن هرگـز از بـاد و بـاران و گـذشـت روزگـاران سـسـتی و خلل نیافت.

تا پایان دهه‌ی ۱۹۲۰ میلادی/۱۳۰۰ خورشیدی، زبانی که بین فرارود (ماوراءالنهر)، افغانستان و ایران بیشترین اشتراک را داشت، تنها به یک نـام رسـمی شـناخته مـی‌شـد و آن هـم پارسـی (فارسی) بود. اما در سال ۱۹۲۸ م/۱۳۰۷ خ شوروی‌ها آن را به «تاجیک» برگرداندند، در حالی که در ایران و افغانستان هنوز آن را پارسی می‌نامیدند.

بنا به تعریف استالین از مفهوم ملت، هـر ملـت بایـد جامعـه‌ای باشـد دارای وحـدت زبـانی و سرزمینی. این مفهوم بر نظریه‌ی سیاسی پیچیده‌تری بنا شده بـود. اولیویـه رُی در کتـاب آسـیای میانه‌ی جدید: ایجاد ملت‌ها می‌نویسد: «رقیبان بـالقوه‌ی شـوروی عبـارت بودنـد از: در منطقـه‌ی قفقاز کشور ترکیه و در رابطه با آذربایجان و تاجیکستان کشور ایران. شـوروی‌هـا آن گـروه‌هـای قومی را ترجیح می‌دادند که در آن سوی مرزهای خودشان در اقلیت بودند. دلیل خوبی هم بـرای این کار داشتند زیرا پایه‌گذاری مدل دولت–ملت به دست آتاترک در ترکیه و رضـا شـاه در ایـران منجر به نفرت بین کسانی شده بود که از نظر زبانی در گروه زبان رسمی دولتی نبودند.»

فرانسین هیرش در کتاب امپراتوری ملت‌ها: دانش قوم‌نگاری و ساختن اتحـاد شـوروی، مـی نویسد.... شاتیموردوازده توصیف می‌کند کـه پـس از مرزبنـدی سـال ۱۹۲۴ م/۱۳۰۳ خ، چگونـه ازبکان به طور سامانه‌مندی درگیر «تعقیب و آزار تاجیکان و زبان تاجیکان» شدند. وی مـی‌گویـد وضعیت آن قدر بد بود که در زمان آمار سـال ۱۹۲۶ م/۱۳۰۵ خ غیـرممکن بـود کـه پـای پـیش بگذاری و بگویی در ازبکستان تاجیک وجود دارد چه برسد به آن‌که به آمارگیران بگـویی خـودت تاجیک هستی.

ژیل درونسورو در کتاب افغانستان: انقلاب بی‌پایان می آورد که ظـاهر شـاه، پادشـاه پشـتون افغانستان نیز دغدغه‌هایی شبیه شوروی‌ها داشت. در دهـه‌ی ۱۹۲۰م، وی نگـران پـاگیری نفـوذ فرهنگی و سیاسی ایران در منطقه بود و این نگرانی وی را بر آن داشت تـا در سـال ۱۹۶۴ زبـان پارسی را به دری تغییر نام دهد. اما مشکل اصلی او این بود که اندیشـمندان و دربـاریـان وی بـه زبان پارسی سخن می‌گفتند و می‌نوشتند که زبان سنتی فرهنگ بود. جالب است که خـود ظـاهر شاه دانش ابتدایی از زبان پشتو داشت.

سرزمیـن‌های خراسان بزرگ ایـران زمین

۱- خـوارزم:

شهر ایـرانی خوارزم که امروزه بین ازبکستـان و ترکمنستـان پراکنده است، یکی از نخستین



سرزمین های خراسان بزرگ است که دارای شهرنشینی و تمدن بـوده اسـت . نـام خـوارزم از دو واژه‌ی خوار (خورشید) و زم (زمین) گرفته شده است و به معنی سرزمینی است که خورشـید از آن بیرون می‌آید. خوارزم هم‌اکنون با وسعت ۶،۳۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی بالغ بر ۱،۴۱۱،۵۰۰ نفر یکی از استان‌های جنوب غربی کشور ازبکستان است. ابوریحان، محمـد بـن احمـد خـوارزمی، از برجسته‌ترین محققان مسلمان و از بزرگ‌ترین دانشمندان ایـران عهـد اسـلامی، در ۳۶۲ ه.ق، در بیرون شهرستان کاث در ایالت خوارزم به دنیا آمد و به همین سبب، خانواده‌ی او را «بیرونی» نام نهادند. کتاب الآثار الباقیهُ عنِ القرونِ الخالیه مشهورترین و سـودمندترین اثـر ابوریحـان بیرونـی است. او در این کتاب، از ماه و روز و سال از نظر اقـوام و ملـل مختلـف کهـن و از تقـویم هـا و تعدیلات و تغییراتی که در آن راه یافته، بحث می کند.[1]

---

[1] wikipedia.org/:UZ-Xorazm.PNG

موقعیت استان خـوارزم بر روی نقشه ازبکستــان



سمــرقنــد:

استان سمرقند با وسعت ۱۶،۴۰۰ کیلومتر مربع و ۲،۷۲۶،۰۰۰ نفر جمعیـت (بـرآورد تخمینـی سال ۲۰۰۸) یکی از استان‌های جنوب شرقی کشور ازبکستان است. شهر سمرقند با جمعیتی بالغ بر ۵۹۶,۳۰۰ نفر دومین شهر بزرگ ازبکستان و مرکز استان سمرقند است. بیشـتر سـاکنان ایـن شهر فارسی‌زبان هستند و به فارسی تاجیکی صحبت می‌کنند. این شهر یکـی از مراکـز تـاریخی مردم تاجیک در آسیای مرکزی است و در سال ۲۰۰۱، یونسکو این شهر باسـتانی را در فهرسـت میراث فرهنگی جهان ثبت کرد. (D.I. Kertzer/D. Arel,2001,)

سمرقند، که یونانیان آن را «ماراکندا» می‌نامیده‌اند، یکی از کهن‌ترین شهرهای جهان شمرده می‌شود و توسط ایرانیان در اواخر سده‌ی چهارده پیش از میلاد در دشت حاصـلخیز زرفشـان بـه- عنوان شهر منطقه کشاورزی پی نهاده شده و زمانی دراز در دوران هخامنشیان مهـم‌تـرین شـهر منطقه بوده است.»[۱]

«در روزگــار هخامنشــیان جزئــی از ســرزمین ســغد باســتان بــود. در ســال ۳۳۰ ق.م، بــه تصرف اسکندر مقدونی درآمد. بعد جزء دولت یونانی غربی گردید. در کتیبه کعبه زرتشت، شـاپور یکم این شهر را جز قلمرو ایران می‌خواند.در سده‌ی ششم م. ترک‌هـا آن را متصـرف شـدند و در سده‌ی هفتم چینی‌ها. در سال ۷۰۵ م، اعراب آن را تصرف کردنـد و تـا سـده‌ی نهـم در تصـرف خلفای اموی و عباسی بود. در قرن نهم و دهم، در اختیار شاهان سامانی و در قرن یازده تا سیزده میلادی در دست ترک‌ها و در اویل قردن سیزدهم میلادی خاندان خوارزمشـاهیان آن را تصـرف

[1] Room, Adrian ,2006, pp. 330

کرد و پس از آن توسط چنگیز خان مغول نابود شد و پس از آن حکمرانی آن بـه دسـت مغـولان افتاد.»[۱]

سمرقند با واقع شدن در مسیر اصلی جاده‌ی ابریشم، پیوند دهنده‌ی سـرزمین هـای شـرقی و کشور چین به اروپا از اهمیت چشمگیری برخوردار بوده اسـت. ایـن شـهر یکـی از بـزرگ‌تـرین شهرهای فرارود و کانون دانش، هنر، معماری و فرهنگ و ادب ایران پس از اسلام به‌شـمار مـی رفتـه اسـت. در سـال ۱۰۰۰مـیلادی، بـه تصـرف سـامانیان درآمـد و در سـال ۱۰۲۷بـه دست سلجوقیان افتاد. خوارزمشاهیان این شهر را پایتخت حکومت خود کردند. چنگیزخان مغـول در سال ۱۲۱۹سمرقند را فتح و آن را به ویرانه ای تبدیل کرد. پس از چنگیز، نوبـت تیمـور لنـگ رسید. او در سال ۱۳۸۳ سمرقند را تصرف و بعدها آن را پایتخت حکومت خـود کـرد. سـمرقند از سال ۱۵۰۵تا ۱۶۰۰میلادی در تصرف ازبکان بود. این سرزمین از سال ۱۶۰۰ تا زمـان جـدایی از ایران در دوره‌ی قاجاریه، تحت حکمروایی ایران بود. با تهاجم روس‌ها به ایران، سرزمین بخارا به وسیله عهدنامه آخال از ایران جدا و به سرزمین روسیه منظم شد. از این پس، اگرچـه سـمرقند در تصرف خانات بخارا بود ولی درحقیقت جزئی از خاک روسیه محسوب می‌شـد. در سـال ۱۹۲۴ م، سمرقند و بخارا با سیاست‌های شوروی پیشین از تاجیکستان جدا شـد و بـه ازبکسـتان پیوسـت. دولت ازبکستان با سیاست فارسی‌ستیزی خـود همچنـان محـدودیت‌هـای آموزشـی و رسـانه‌ای سختی بر ضد زبان فارسی پیاده کرده‌است.[۲]

موقعیت استان سمـرقند بر روی نقشه ازبکستـان



[1] britanica.samarkand
[2] wikipedia.org:UZ-Samarqand.PNG

۳- بخــارا:

اســتان بخــارا بــا وســعت ۳۹،۴۰۰ کیلــومتر مربــع و جمعیــت ۱/۵۳۶/۴۰۰ نفــر در جنــوب کشور ازبکســتان قــرار دارد. شــهر بخــارا بــا جمعیتــی بــالغ بــر ۲۳۷,۹۰۰ نفــر، پنجمــین شــهر بزرگ ازبکستان و مرکز استان بخارا است. ۸۵ درصد مردم بخارا تاجیک بوده و به پارسی تاجیکی سخن می گویند.

بخارا پایتخت ادبی و فرهنگی ایران پس از اسلام به شمار می آمده است . در سده‌های دوم و سوم هجری، بخارا بعد از بغداد دومین مرکز علمی و فرهنگی مسلمانان بود که مـاوراءالنهر را بـه مرکز علوم و فنون روز تبدیل کرده بود. مشاهیر و دانشمندان بزرگی هماننـد ابـن سـینا، بلعمـی، رودکی و ابوشکور بلخی از جمله کسانی بودند که در این سرزمین می زیستند.

احمد بن محمد بن نصر در تاریخ بخارا گوید : «ابوالحسن نیشـابوری در خـزاین العلـوم آورده است که سبب بنای قهندز بخارا یعنی حصارک ارگ بخارا آن بود که سیاوش بن کیکاوس از پدر خویش بگریخت و از جیحون بگذشت و نزدیک افراسیاب آمـد. افراسـیاب او را بنواخـت و دختـر خویش را به زنی به وی داد. بعضی گفته‌اند که جمله ملک خویش را به وی داد. سیاوش خواست که از وی اثری ماند در این ولایت، از بهر آن‌که این ولایت او را عاریتی بوده پس وی این حصار بخارا بنا کرد و بیشتر آنجا می‌بود و میان وی و افراسیاب بدگویی کردند و افراسیاب او را بکشـت و هم در این حصار بدان موضع که از در شرقی اندر آئی انـدرون در کـاه فروشـان و آن را دروازه غوریان خوانند او را آنجا دفن کردند. و مغان بخارا بدین سبب آنجای را عزیز دارند و هر سالی هر مردی آنجا یک خروس برد و بکشد پیش از بر آمدن آفتاب روز نوروز و مردمان بخارا را درکشتن سیاوش نوحه‌هاست، چنان‌که در همه ولایت‌ها معروف است و مطربان آن‌را سرود ساخته‌اند و می گویند و قوّالان آن را گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزارسال اسـت. پـس ایـن حصار را بدین روایت وی بنا کرده است. بخارا پایتخت سلسله ایران سامانیان و طاهریان نیز بوده است و در تمامی روزگاری پیش از قاجار توسط ایرانیان اداره می‌شد. »

بخارا از بزرگ‌ترین شهرهای ماوراءالنهر و یکـی از کـانون‌هـای دانـش و ادب ایـران پـس از اســلام اســت. در ســال ۱۰۰۰ م، در تصــرف ســامانیان درآمــد و پایتخــت ســامانیان بــود. در ۱۰۲۷م، سلجوقیان آن را تصرف کردند. در سال۱۲۱۹ م، توسط چنگیز فتح و به ویرانه ای تبدیل شد. بعد از چنگیز سرزمین بخارا درسال ۱۳۸۳میلادی به تصرف تیمـور لنـگ درآمـد. ازبکـان در

سال ۱۵۰۵بخارا را تصرف کردند و سرانجام در سال ۱۶۰۰ م، این منطقه به تصرف ایران درآمـد و تا زمان قاجایه در قلمرو حکومت ایران ماند. با تهـاجم روس‌هـا بـه ایـران در سـال ۱۲۹۹ ه.ق.، سرزمین بخارا به‌وسیله عهدنامه آخال از ایران جدا و به سرزمین روسیه منظم شد. در سال ۱۹۲۴ مـیلادی بخـارا و سـمرقند بـا سیاسـت‌هـای شـوروی پیشـین از تاجیکسـتان جـدا گشـت و به ازبکستان پیوست. دولت ازبکستان با سیاست فارسی‌سـتیزی خـود همچنـان محـدودیت‌هـای آموزشی و رسانه‌ای سختی بر ضد زبان فارسی پیاده کرده‌است.[1]



موقعیت استان بخارا بر روی نقشه ازبکستان

٤- مـرو:

استان مرو یکی از پنج استان ترکمنستان است که در جنوب شرقی ایـن کشـور و در انتهـای کویر قره قوم واقع شده است. شهر مرو با حدود صدهزار نفر جمعیت مرکز استان مرو اسـت. ایـن شهر در فاصله‌ی نود مایلی شمال شرقی شهر سرخس استان خراسان رضـوی قـرار دارد. شـهرت اصلی این شهر به زمان‌های قدیم باز می گردد که از صدها سال پیش از ورود اسلام به ایـران و ماوراءالنهر شهری مهم در این قسمت از سرزمین ایران و خراسان بزرگ به شمار می رفته است.

---

[1] http://fa.wikipedia.org/:UZ-Buxoro.PNG

پیشینه‌ی مرو به پیش از میلاد مسیح مـی‌رسـد. در کتـاب حـدودالعالم آمـده اسـت: مـرو از شهرهای باستانی آریاییان و از مراکز فرهنگی ایـران بـوده‌اسـت. داریـوش اول در سـنگ‌نبشـته بیستون مرو را مَرگَوش نامیده و با باختر اسم برده است. امـا جغرافیانویسـان قـدیم آن را مَرْگیانـا نامیده و جداگانه ذکر کرده‌اند. مرگیان یا مرو از سرزمین‌های تابع اشکانیان به‌شمار می‌آمد.

مرو یکی از چهار بخش اصلی خراسان بزرگ بوده است. روزگاری نیز پایتخت دولـت ایرانـی طاهریان بود. مرو به گفته‌ی احمد ابن یعقوب (جغرافیدان مشـهور در کتـاب البلـدان ، بـرگ ۵۵) مهم‌ترین شهر خراسان ایران بوده است . بـه گفتـه‌ی ابـراهیم اصـطخری (جغرافیـدان در کتـاب مسالک الممالک برگ ۲۰۵) مرو به نام شاه‌جان معروف بوده است . گفته می شـود ایـن شـهر را تهمورث ایرانی بنا کرده است . خوش‌ترین شهر خوراسان بزرگ مرو است کـه دارای میـوه هـا و رودها بسیار است . برزویه‌ی طبیب ایرانی نیز از مرو برخاست. آبهای زیبای مرو در هیچ جای دگر نیست . اصل ابریشم از مرو به شهرهای دیگر فرستاده شده است. مسعودی در مروج الذهب (جلد یکم، برگ ۲۷۸) می‌گوید یزدگرد سوم، آخرین شهریار ایران، هنگامی که کشته شـد دو پسـر بـه نام‌های بهرام و فیروز داشت و سه دختر به نام‌های ادرک ، شاهین و مرداوند. بیشتر فرزندان شـاه ایران در مرو زندگی می کنند و به همین روی خود یزدگـرد نیـز پـس از حملـه تازیـان بـه مـرو گریخت .

ناصرالدین شاه در اواخر سال ۱۲۷۶ ه .ق.، حشمت‌الدوله حمـزه میـرزا را بـه همراهـی میـرزا قوام‌الدوله آشتیانی با ۴۰ هزار سپاهی به منظور دفع تعـرض ترکمانـان و حکـام اطـراف روانـه‌ی سرزمین مرو کرد. اما این لشکر به‌سبب بی‌احتیاطی و اختلافی که بین حشمت‌الدوله و قوام‌الدولـه بود، از ترکمانان شکست خورد و نزدیک به دو سومش کشته یا اسیر شـدند در ایـن اوان، روس-ها که به حدود شمال دریاچه‌ی آرال و مشرق دریای خزر رسیده و به تصرف ترکسـتان شـرقی و غربی و دره‌های سیحون و جیحون شروع کرده بودند، به نواحی تحت تابعیـت ایـران نیـز دسـت انداختند و از جمله خیـوه را در ۱۲۷۰ و تاشـکند و سـمرقند و بخـارا را در ۱۲۸۱ و ۱۲۸۵ اشـغال کردند و با استیلا بر این نواحی به دره‌ی آرال اترک و ترکمن صحرا نزدیک شـدند، و در ۱۲۹۸ ه .ق. در گوگ‌تپه ترکمانان تکه را به‌کلی از پای درآوردند و سـرانجام در محـرم ۱۲۹۹ ه .ق.، خـط مرزی کنونی بین دولت ایران و روسیه به موجب معاهده‌ای مقرر شد.[1]

---

[1] http://fa.wikipedia.org/:TurkmenistanMary.png



موقعیت استان مرو بر روی نقشه ترکمنستان

۵- نیشـابور:

نیشابور یکی از شهرهای باستانی خراسان بزرگ است که از شمال به کوه‌های بینالود، از غرب به سبزوار، از شرق به فریمان و از جنوب به کاشمر محدود است. این شهر در گذشته یکی از چهار شهر بزرگ و آباد خراسان بزرگ بوده که در فتنه‌ی مغول ویران گردید. بنابر اسناد تاریخی، شهر نیشابور در دوره‌های نخست اسلامی حدود یک میلیون نفر جمعیت داشته است. این شهر با جمعیتی بالغ بر ۲۷۶,۰۸۹ نفر هم‌اکنون جزو استان خراسان رضوی است.

در کتاب شهرهای ایران (ج ۲ ص ۳۶۳-۳۶۲) آمده است: نیشابور در گذشته جایگاه سپهسالاران خراسان بوده و از نظر سیاسی نیز اهمیت بسزایی داشته است. نام نیشابور یا نشاپور در کهن‌ترین دفتر ایرانی اوستا به گونه ریونت آمده که به معنی «دارنده‌ی جلال و شکوه» است .که هم‌اکنون بخشی از نیشابور به نام ریوند خوانده می‌شود. از این نام در شاهنامه به عنوان «ریونیز» یاد شده است.

حمدالله مستوفی می نویسد: «نیشاپور از اقلیم چهارم است و اکنون ام‌البلاد خراسان ...طهمورث دیوبند ساخته بود و بعد از خرابیش، شاپور پسر اردشیر آن را احیا کرد.»

در حدودالعالم آمده است که «نشابور بزرگ‌ترین شهریست اندر خراسان و بسیار خواسته‌تر و یک فرسنگ اندر یک فرسنگ است و بسیار مردم است و جای بازرگانان است و مستقر سپاه سالارانست و او را قهندز است و ربض است و شهرستانست و بیشتر آب این شهر از چشم‌هاست کی اندر زمین بیاورده‌اند و از وی جام‌های گوناگون خیزد پشم و پنبه و او را ناحیّتیست جدا و آن سیزده روستاست و چهار خان»

فَریدالدّین ابوحامِد محمّد عطّـار نیشـابوری، عـارف و شـاعر بلنـدآوازه‌ی ادبیـات فارسـی، در سال ۵۴۰ ه.ق. و حکیم غیاث‌الدین ابوالفتح عُمَر بن ابراهیم خیام نیشابوری فیلسوف، ستاره‌شناس و شاعر بنام ایرانی درسال ۴۲۷خورشـیدی و در دوره‌ی حکومـت سـلجوقیان بـر ایـران در شـهر نیشابور دیده به جهان گشودند.

٦- بلــخ:

یکی از استان‌های شمال شـرقی کشـور افغانسـتان اسـتان بلـخ اسـت کـه حـدود ۱۷،۲۴۹ کیلومترمربع مساحت و بالغ بر۱،۱۲۳،۹۴۸ نفر جمعیت دارد. حدود ۵۰ درصد جمعیت آن تاجیک-اند و به زبان فارسی تکلم می کنند. از بقایای شهر بزرگ و باستانی بلخ، امروزه شهرکی به فاصله ۲۰ کیلومتری مزار شریف بدین نام باقی مانده است. مرکز ولایت کنونی بلخ شـهر مـزار شـریف است .

در شاهنامه فردوسی از بلخ به پاینام بامی یاد شده و بامی از بام به معنی درخشان، سپیده‌دم و است. در نامه‌ی پهلوی شهرستان های ایران نیز از بلخ بامیک یاد شده است.

در حدودالعالم آمده است: «بلخ شهری بزرگست و خرم و مسـتقر خسـروان بـوده اسـت انـدر قدیم، و اندر وی بناهای خسروانست با نقش‌ها و کارکردهای عجب و ویران‌گشـته، آن را نوبهـار خوانند (نوبهار) و جای بازرگانان است و جایی بسیار نعمتست و آبادان، و بارکده هندوستان اسـت، و او را رودیست بزرگ از حدود بامیان برود و به‌نزدیک بلخ به‌دوازده قسم گردد و به‌شهر فرود آید، و همه اندر کشت و برز روستاهای او به‌کار شود و از آن‌جا ترنج و نارنج و نیشکر و نیلوفر خیـزد و او را شهرستانیست با باره‌ی محکم و اندر ربض او بازارها بسیار است. »

می‌گویند که بنیادگذار بلخ جمشید بوده است. در زمان‌های پیش از اسلام، بلخ مرکز و آغازگر زبان اوستایی و دین زرتشتی بود و در دوره‌های فرمانروایی موریـای هنـد و کوشـانیان از مراکـز دین بودایی و محل معبد معروف «نوبهار» بود.

اولـین حملـه‌ی مسـلمانان بـه بلـخ در سـال ۶۵۲ م. (۳۲ هـ ق.) بـه‌سـرکردگی احنـف بـن قیس صورت گرفت. در سال ۴۳ هـ ق.، این شـهر دوبـاره بـه‌تصـرف مسـلمانان درآمـد ولـی در زمان قتیبهٔ بن مسلم متوفی به سال ۹۶ هـ ق بود که کاملاً مغلوب آنـان شـد. در دوره‌ی اعـراب، یعنی در قرون وسطی، بلخ همراه با هرات، نیشابور و مرو یکی از چهار قسمت خراسان بزرگ بود.

در سال ۱۱۸ هـ .ق.، اسد بن عبدالله قسری پایتخت خراسان را از مرو به بلخ منتقل کرد و این شهر رونق یافت. در سال ۲۵۶ هـ ق.، این شهر به‌تصرف یعقوب لیث صفاری درآمد. درسال ۲۸۷ هـ ق.، عمرولیث صفاری نزدیک بلخ مغلوب اسماعیل سامانی شد و به‌قتل رسید و بلخ تحت حکومت سامانی درآمد. در سال ۴۵۱ ه. ق.، این شهر به تصرف سلجوقیان درآمد و در سال ۵۵۰ هـ ق. به‌دست ترکان غز ویران شد. در سال ۶۱۷ هـ ق.، با وجود این‌که بلخ تسلیم چنگیز مغول شد، مغولان آن را ویران و مردمش را قتل عام کردند. در دوره‌ی تیموریان(۷۷۱– ۹۱۱ هـ ق.) تا اندازه‌ای شکوه گذشته‌اش را بازیافت ولی پس از بنای مزارشریف در۲۰ کیلومتری آن، بلخ رو به انحطاط گذاشت. در نیمه قرن هیجدهم میلادی، بلخ به‌تصرف افغان‌ها درآمد و از سال ۱۸۴۱ م. در تصرف آن‌ها مانده‌است. خرابه‌های بلخ قدیم اکنون ناحیه‌ی وسیعی را اشغال کرده‌است.

در منابع تاریخی، به خاطر موقعیت فرهنگی و تمدنی بلخ، از آن به نام‌های مختلف یاد شده‌است، مثلاً بلخ گزین، بلخ‌الحسنا، ام‌البلاد، ام‌القرا، بلخ‌بامی، قبه‌الاسلام، دارالفقاهه و دارالاجتهاد. زرتشت پیامبر، جلال‌الدین محمد بلخی، رابعه‌ی بلخی و دقیقی بلخی از مشاهیر این شهر باستانی اند.[1]



موقعیت استان بلخ بر روی نقشه افغانستان

[1] http://fa.wikipedia.org/:Afghanistan-Balkh.png

۷- بدخشـان:

بدخشان یکی از شهرهای خراسان بـزرگ بـوده اسـت کـه امـروزه در شـمال شـرقی کشـور افغانستان قرار دارد. این استان با جمهورهای تاجیکستان، پاکستان و استان سـینک‌یانـگ چـین دارای مرز مشترک است. مساحت کنونی بدخشان ۴۴،۰۵۹ کیلومتر مربع و جمیعـت آن بـالغ بـر ۸۲۳،۰۰۰ نفر است. اکثر مردم این استان تاجیک‌اند و به زبان فارسی تکلم می کنند. سنگ لعـل بدخشان شهرت جهانی دارد.

در حدود العالم آمده است: «شهریست بسیار نعمت و جای بازرگانان و انـدر وی معـدن سـیم است و زر و بیجاده و لاجورد و از تبت مشک بدان‌جا برند.»

در کتاب ترکستان‌نامه آمده است: «به‌طورکلی می‌توان گفت کـه بدخشـان بـه‌نـدرت مسـخر دیگران گشته ومعمولا از خودمختاری سیاسی برخوردار بوده اسـت. ظـاهرا پایتخـت ایـن ناحیـه همیشه در محل فیض آباد کنونی قرار داشته. »

استان بدخشان در سال ۱۸۹۶ میان دو امپراتوری روسیه تزاری و بریتانیا به دو بخش تقسـیم گردید. یک بخش این استان با نام بدخشـان روسـیه و بعـدها منطقـه‌ی خـودگردان کوهسـتانی بدخشان شوروی با مرکزیت شهر خاروغ به روسیه تعلـق گرفـت و بخـش دوم آن بـا مرکزیـت شهر فیض‌آباد به کشور افغانستان پیوست. روسیه و انگلیس آمودریا (جیحون) را بـه عنـوان مـرز طبیعی دو استان پذیرفتند و توسط ستون‌های مرزی نشانه‌گـذاری کردنـد. در سـال۱۹۱۷ بعـد از پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه، بدخشـان روسـیه بـه کشـور شـوروی پیوسـت و جمهـوری سوسیالیستی تاجیکستان را تشکیل داد. هم‌اکنون آنچه بر روی نقشه از ولایت بدخشان نام بـرده می‌شود محدوده ای است که در کشور افغانستان قرار دارد.[1]

---

[1] http://fa.wikipedia.org/ Afghanistan-Badakhshan.png



موقعیت استان بدخشان بر روی نقشه افغانستان

۸- سمنگـان:

سَمَنگان یکی از ۳۴ استان افغانستان است که با مساحت ۲۶۲،۱۱ کیلـومتر مربـع و جمعیتـی بالغ بر۴۰۰،۳۵۰ نفر با مرکزیت شهر آیبک در شمال ایـن کشـور قـرار دارد. سـمنگان در امتـداد شـاهراه کابـل بـه حیرتـان بـین بغـلان و بلـخ واقـع شـده اسـت. اکثریـت مـردم ایـن ولایـت را تاجیک‌ها و ازبک‌ها تشکیل می‌دهند. حدود ۷۲,۵درصد از مردم این اسـتان بـه زبـان پارسـی دری سخن می‌گویند و ۲۲,۱درصد نیز به زبان ازبکی گویش می‌کنند.

شهر قدیمی سمنگان در جنوب شرقی خلم، در ولایت مزار شریف و در طـول تـاریخ بـر سـر یکی از راه‌های مهم بلخ بوده است. سمنگان یکی از ولایات کهن ایران باستان بوده که مرکز آن شهر شاداب و سر سبز آیبک است . در حدود العـالم مـن المشـرق الـی المغـرب، معجـم البلـدان یاقوت‌حموی، شاهنامه شاهکار بزرگ فردوسی توسی ودیگر مآخذ معتبر از سمنگان به بارهـا نـام برده شده‌است. به روایت شاهنامه، این شهر در مرز ایران و تـوران قـرار داشـته و داسـتان ازدواج رستم زال با تهمینه دختر شاه سمنگان، و نبردش با سهراب، از تراژدی‌ترین داستان‌های شاهنامه، از این سرزمین برخاسته است[1].

[1] http://fa.wikipedia.org/:Afghanistan_provinces_dari.png



موقعیت استان سمنگان بر روی نقشه افغانستان

۹- بــامیــان:

ولایت یا استان بامیان یکی از استان‌های مرکزی کشور افغانستان است کـه حـدود ۱۷,۴۱۴ کیلومتر مربع مساحت و بالغ بر ۲۸۱,۰۰۰ نفر جمعیت دارد. مرکز این استان شهر تاریخی بامیـان است.

اکثریت ساکنان این ولایت را هزاره‌ها تشکیل می‌دهند که به زبان فارسی و گویش هزارگـی صحبت می‌کنند. همراه با هزاره‌ها ، ۱۵درصد تاجیک نیز در ایـن ولایـت سـاکن انـد. همچنـین پشتون‌ها و تاتارها از اقلیت‌های قومی این ناحیه هستند. بامیان یکی از ولایات بـزرگ هـزاره هـا محسوب می شود.

مجسمه‌های بودا که بلندترین مجسمه‌های جهان محسوب می‌گردیدند و از یادگارهای دینـی دوره‌ی کانیشکا از امپراتوران کوشانی در بامیان بودند، در مارس ۲۰۰۱ توسـط حکومـت طالبـان منفجر شدند. پیکارجویان طالبان معتقد بودند با تخریب یادمان های بوداییسم، "آثار شرک" را در منطقه از بین خواهند برد. شهر غلغله، شهر ضحاک و بند امیر در این استان از دیگر مراکـز مهـم توریستی افغانستان به شمار می رود.

مجسمه ۵۵ متری بامیان که بزرگ‌ترین هیکل بودای دنیا و بلندترین مجسمه سـنگی جهـان بود و توسط رژیم طالبان بکلی تخریب گردید، در سال های اخیر با حمایت یونسکو بازسازی آنهـا شروع شده است.

در کتاب تاریخ افغانستان بعـد از اسـلام آمـده اسـت: «در دوره‌ی اسـلامی، بامیـان یکـی از شهرهای مهم و آباد خراسان و مرکز شیران بامیان محسوب می شد. بتان آن در ادبیات و روایات دوران اسلامی تا چهارده سده شهرت داشت و عنصری، شاعر دربار غزنه ،داسـتان «خنـگ بـت» بامیان را به نظم در آورده است. در آغاز دوره‌ی عباسیان، مردم بامیان به دین اسلام درآمدند؛ امّـا سده‌ی سوم هجری معابد بودایی بزرگی در آنجا بود که یعقوب لیث صفّاری آن‌ها را ویـران کـرد. این شهر به سال ۶۱۸ هجری قمری به دست مغولان ویران گشت. »[1]



موقعیت استان بامیان بر روی نقشه افغانستان

۱۰- قنـدهار:

قَنـدَهار یـا کنـدهار بـا مسـاحت ۵۴،۰۲۲ کیلـومتر مربـع یکـی از ولایـت هـای جنـوب شرق افغانستان است که بر طبق برآورد آماری سـال ۲۰۰۹ مـیلادی بـالغ بـر ۱۰۰۸۰،۳۰۰ نفـر جمعیت داشـته اسـت. اکثـر مـردم سـاکن در ایـن اسـتان پشـتون زبـان هسـتند. مرکـز اسـتان شهر قندهار است که طبق سرشماری رسمی سال ۲۰۰۶ میلادی با حدود ۴۵۰،۳۰۰ نفر جمعیت، سومین شهر پرجمعیت افغانستان است.

نویسنده کتاب تاریخ افغانستان بعد از اسلام می‌نویسد: «نام قندهار از دو بخش سـاخته شـده است، . قند کند کنت کت؛ کد: به معنی جایگاه آبادی و خانه ها. بهار به معنـی دیـر، پرستشـگاه،

[1] http://fa.wikipedia.org/:Afghanistan-Bamiyan.png

معبد، بتخانه که بر رویهم می‌شود جایگاه پرستشگاه‌ها و شهر پرستشگاه‌ها. در ادب فارسی، بهـار به مفهوم بتکده موجود است.»

در حدودالعالم(ص ۶۷) و تقویم‌البلدان(ص ۴۰۵) آمده است: «قندهار شـهری عظـیم اسـت و اندرو بتان زرین و سیمین است بسیار و جای زاهدانست و برهمنانند .و شهری با نعمتسـت و او را ناحیتیست خاصه. ابو الفداء نویسد کـه نـام قصـبه قنـدهار ویهنـد اسـت و آن در دره سـند واقـع است.»[۱]



موقعیت استان قندهار بر روی نقشه افغانستان

برخی مورخان معتقدند که شهر باستانی قندهار را لهراسپ شاه معروف ساخته اسـت. در دوره-ی حکومت مادها و هخامنشیان بر ایران، این منطقه آراخوزیا نام داشته اسـت،یعنی سـرزمینی در اطراف رودخانه اُرغنداب بوده و یکی از ساتراپی‌های هخامنشیان بـه‌شـمار مـی‌رفـت. در سـنگ-نبشته‌ی بیستون داریوش بزرگ، آراخوزیا در فهرست ساتراپی‌های هخامنشیان آمده‌است.

[1] http://fa.wikipedia.org/:Afghanistan-Kandahar.png

پس از اسلام، قندهار جزئی از خراسان بزرگ محسوب می‌شد. این شهر دو بار به طور کامـل ویران گردید؛ اول بار به دست مغول و بار دیگر در پایان قرن هشتم هجری به دستور امیر تیمـور گورکانی. (میر محمد صدیق فرهنگ)

در اوایل سده‌ی شانزدهم میلادی، مغولان هند قندهار را تصرف کردنـد. در ۲۰۰ سـالی کـه مغولان حکومت هند را در دست داشتند، شهرهای مرزی خراسان از سه سو مورد کمکش و محل منازعه بودند: مغول ها از یک سو، صفویان از سمت غرب، و ترکان ازبک از سمت شمال. کابـل، هرات و قندهار بارها میان این مدعیان متخاصم دست به دست شدند.

در این دوران، خوشحال‌خان‌ختک شاعر جنگجوی مشهور پشتون، بر علیه سلطه‌ی بـابری‌هـا قیام کرد. دولت صفوی که در جنوب و غرب خراسان با تبعیض مذهبی و بیداد حکومت می‌کـرد، در برابر مخالفت‌ها و قیام‌ها از پا در آمد. در ابتدا میر ویس‌خان هوتک از قبیله‌ی غلجایی پشـتون به تسلط گرگین‌خـان حـاکم گرجـی‌الاصـل صـفوی در ۱۷۰۹ م، در قنـدهار پایـان داد و دولـت مستقل هوتکی را تأسیس کرد. حکومت غلجایی قندهار در ۱۷۳۸م، توسط نادر افشار پایـان داده شـد. نـادر افشـار سـرانجام خـود بـه‌خـاطر تنـدخویی‌اش در ۱۷۴۷ م، در قوچـان توسـط افسران قزلباش لشکر خود به قتل رسید. پس از این حادثه، احمدشاه ابـدالی کـه یکـی از سـران قبیله پشتون‌های ابدالی، افسر گارد محافظ نادرشاه و معاون قشون افغان بود، با نیروی شش هزار نفری خود به سوی قندهار رهسپار شد و لویه جرگه را در مزار شیر سرخ قندهار برای انتخاب یک رهبر ملی از میان خود افغان‌ها تشکیل داد. او سرانجام بعد از نـه روز گفـت و شـنید، بـه عنـوان پادشاه خراسان تعیین گردید. وی در ۱۷۵۳ یا ۱۷۵۴م، شهر کنونی را ساخت و آن را احمد شـاهی نام نهاد و «اشرف‌البلاد» لقب داد. در دفاتر رسمی، هنوز هم به همـین لقـب یـا «دارالقـرار» یـاد می‌شود. میر غلام محمد غبارمی‌گویـد: «تیمورشـاه بعـدها پایتخـت خراسـان را از شـهر قنـدهار به کابل انتقال داد.» نور جهان همسر جهانگیرشاه، اشرف افغان، محمد ظاهر شاه و حامد کـرزی از مشاهیر این خطه اند.

۱۱- کابـل:

استان کابل یکی از استان‌های شرقی افغانستان است که مرکز آن شهر کابل پایتخت ایـن کشور محسوب می شود. استان کابل بیش از ۳/۵ میلیون جمعیـت و حـدود ۴۲۵ کیلـومتر مربـع مساحت دارد.

مردم این استان ترکیبی از مردم فارسی‌زبان شامل تاجیک و هزاره و پشتون‌ها و سـایر اقـوام افغانستان مانند ترکمن‌ها و ازبک‌ها هستند. آنان غالبا مسلمان سنی هستند ولی تعـدادی از اهـل تشیع ، هندوها و سیک‌ها نیز در این استان به‌ویژه در مرکز آن اقامت دارند. کابل مرکز اقتصـادی و فرهنگـــی افغانســـتان اســـت و در مســـیر اصـــلی شـــاهراه جـــلال‌آبـــاد کـــه بـــه سوی پیشاور پاکستان می‌رود، واقع شده است.

دره‌ی کابـــل قـــدمتی طـــولانی دارد و در حـــدود ۵،۰۰۰ ســـال قبـــل از مـــیلاد مســـیح در ریگ‌ودا و اوستا از آن یاد شده است. این دره دارای دریاچه ای بزرگ بوده است. نظریـه‌هـای دیگری اظهار می کنند که این شهر در بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تشکیل شده است. جایی که کابل واقع شده، پیش از آن‌که توسط امپراتوری پارس و هخامنشـیان فـتح شـود، بخشی از امپراتوری مادها بوده است.

ولایت کابل بخشی از سرزمین خراسان بزرگ است که به خـاطر واقـع شـدن در مسـیرهای ترددی و ارتباطی جنوب و مرکز آسیا و موقعیت جغرافیـایی ویـژه‌اش همـواره توسـط حاکمـان و دولت های متعددی در طول تاریخ فتح و مورد توجه قرار گرفته است. از سـال ۱۵۰۴ تـا ۱۵۲۶م، کابل مرکز رسمی بابر، سازنده‌ی امپراتوری گورکانیان بود. بعد از آن تا سال ۱۷۳۸ م، زیر سلطنت دهلی قرار گرفت. نادر شاه افشار کابل و دهلی را فتح و حکومت گورکانیان را ساقط کرد. بعـد از مرگ نادرشاه در ۱۷۴۷م، شهر به دست احمد شاه درانی افتاد کـه بسـیار زود آن‌را بـه امپراتـوری افغان اضافه کرد. در ۱۷۷۶، تیمورشاه درانی کابل را به پایتخت افغانستان مبدل سـاخت. از سـال ۱۹۸۰، با شروع جنگ بر ضد اتحاد جماهیر شوروی از سوی مجاهدین، شهر به دست گروه‌هـای جنگ‌طلب متفاوتی افتاد. شهر کابل در سال ۱۹۹۶ توسط نیروهای طالبان تسخیر شد و صـدمات زیادی به مردم و ساختار شهری آن وارد آمد. شهر در حال حاضر دارای برنامـه مصـوب توسـعه و اجرای طرح‌های جدید بازسازی شهری است، اما هم‌اکنون که در سال ۲۰۱۱ بـه‌سـر مـی بـریم، حملات طالبان و دیگر شبه نظامیان عملیات بازسازی را کند ساخته است[۱].

[1] http://fa.wikipedia.org



موقعیت استان کابل بر روی نقشه افغانستان

۱۲- هــرات:

استان هِرات به مرکزیت شهر هرات، دومین استان بـزرگ افغانسـتان بعـد از ولایـت هلمنـد است. ولایت هرات، بادغیس، فراه و غور چهار ولایت غربی افغانستان را تشکیل می‌دهند که بـا کشور ایران هم‌مرز هستند. این استان با مساحت ۵۴,۷۷۸ کیلومترمربع و ۱,۱۸۲,۰۰۰ جمعیـت، یکی از چهار ربع خراسان بزرگ بود که ریشه‌های آن به آریانای باستان می‌رسد.

هرات قبل از کشف اقیانوس هند در گذرگاه جاده ابریشم قـرار داشـت و نقـش بزرگـی را در تجارت میان شبه قاره‌ی هند، شرق میانه، آسیای مرکزی واروپا بازی مـی‌کـرد. هـرات از لحـاظ موقعیت جغرافیایی در طول تاریخ بستر مناسب تلاقی مدنیت‌هـای شـرق و غـرب نیـز بـه شـمار می‌رفت. ازاین‌رو این شهر یکی از گهواره‌های تمدنی تاریخ پربار خراسان شناخته می‌شود.

در دوره‌های ماد و هخامنشیان، هریوا سرزمینی در اطـراف رودخانـه هریـرود بـود و یکـی از ساتراپی‌های هخامنشیان به‌شمار می‌رفت. در سنگ‌نبشته‌ی بیستون داریـوش بـزرگ، هَریـوا [1] در فهرست ساتراپی‌های هخامنشیان آمده است.

از هرات در زمان ساسانیان در سنگ‌نبشته‌ای در کعبه زردشت واقع در نقش رسـتم بـه‌نـام " هریو" یاد شده است. هرات در دوره‌ی ساسانی از مراکز مهم نظامی و یـک منطقـه‌ی مـرزی در

---

[1]. Haraiva

مقابلـه بـا هیاطلـه بـود. ایـن شـهر پـیش از حملـه‌ی اعـراب مسـلمان بـه ایـران، دارای اقلیت مسیحی نستوری بود. هرات در سال ۳۱ ه.ق. (حدود ۶۵۰ م.) یا کمی پس از آن، به دست اعراب مسلمان فتح شد.

هرات مثل اکثریت مناطق دیگر خراسان با هجوم مغول در ۱۲۲۲ میلادی از بنیاد ویران شد و بیش از نیمی از اهالی بومی آن قتل عام و یا آواره شدند. این شهر بین سال‌هـای ۶۴۳ تـا ۷۸۴ هق. پایتخت سلسله‌ی آل کرت بود. تیمور لنگ در سال ۷۸۴ هرات را گشود و آل کرت را نـابود ساخت. در جریان این حمله، هرات بار دیگر ویران و هزاران نفر کشته شدند. شاهرخ فرزند تیمـور و همسرش گوهرشاد پایتخت تیموریان را در سال ۱۴۰۱م، از سمرقند به هرات منتقل کردند.

در ۱۵۰۶م، شیبانیان آسیای مرکزی بر شمال افغانستان و هـرات مسـلط شـدند. انـدکی بعـد هرات در زیر تسلط صفویان ایران قرار گرفت. در دوران صفوی، هرات مهم‌تـرین شـهر و مرکـز خراسان محسوب می‌شد و همواره مورد طمع ازبکان بود این شهر چندین بـار بـه دسـت ازبکـان افتاد، اما سلطه‌ی آنها بر این شهر کوتاه مدت بود. ازبکان از دوره‌های فترت در اوایل سلطنت شاه طهماسب اول و اوایل سلطنت سلطان محمد خدابنده و شاه عباس اول استفاده کردند و هـر بـار برای مدت کمی هرات را در اشغال داشتند.

پس از سقوط صفویان، هرات مدتی در اشغال طایفه‌ی ابدالی بود تا ابدالی به دست نـادرشـاه افشار افتاد. پس از مرگ نـادر، افغـان‌هـا بـر هـرات مسـلط شـدند. در دوران معـروف بـه بـازی بزرگ، ماموران بریتانیـایی در هـرات فعـال بودنـد و از جـدایی آن از حکومـت ایـران پشـتیبانی می‌کردند. در ۱۲۴۹ ه. ق.، عباس میرزا از سوی فتحعلی شاه قاجار مأمور پـس گـرفتن هـرات از افغان‌ها شد. مرگ عباس میرزا در راه مشهد این کار را ناتمـام گذاشـت. محمـد شـاه قاجـار نیـز کوششی برای فتح هرات کرد که ناکام ماند. در زمان ناصرالدین شاه قاجار، دوسـت محمـدخان، حاکم کابل و قندهار، هرات را گرفت. نیروهای ناصرالدین شاه تحت فرمان حسام‌السلطنه هـرات را محاصره کردند و در سال ۱۲۷۳ ه.ق، این شهر را گرفتند. با مداخلات بریتانیا در جنوب ایران و بحرانـی شـدن روابـط ایـران و بریتانیـا طـی عهدنامـه‌ای کـه در ۱۲۷۳ ه. ق. (۱۸۵۷ مـیلادی) در پاریس بین نماینده ایران و سفیر بریتانیا امضا شد، مقرر شـد کـه نیروهـای بریتانیـا از بنـادر و جزایر جنوب ایران خارج شوند و در عوض ایران نیز سپاهیان خود را از هرات فراخواند و اسـتقلال

افغانستان را به رسـمیت بشناسـد. پـس از جنـگ هـرات بـه‌سـال ۱۲۴۹ه.ق.، قسـمت‌هـایی از شرق هریرود به بعد (شامل هرات) به افغانستان ضمیمه گردید[1].



موقعیت استان هرات بر روی نقشه افغانستان

پس از سقوط حکومت دکتر نجیـب الله، آخـرین رئـیس جمهـور تحـت حمایـت شـوروی در افغانستان، اسماعیل خان از فرماندهان مجاهـدین کنتـرل هـرات را بـه دسـت گرفـت. در سـال ۱۳۷۴، طالبان بعد از نبردهایی در ولایت فراه، موفق به تصرف شهر هرات شدند.

در طول سه دهه‌ی گذشته و در جریان اشغال افغانستان توسط شوروی و در جنگ‌های داخلی افغانستان در دوران حکومت مجاهدین و دوره‌ی طالبان، هزاران تن از باشندگان هرات بـه ایـران مهاجرت کردند. پس از تهاجم آمریکا و نابودی طالبان توسط آمریکا، بـار دیگـر کنتـرل هـرات و ایالات غربی در سال ۱۳۸۰، به‌دست اسماعیل خـان افتـاد و اسـماعیل خـان طـرح‌هـای بـزرگ سازندگی و بازسازی را در این شهر به اجرا گذاشت.

با پیروزی حامد کرزی در انتخابات ریاست جمهـوری افغانسـتان در مـاه اکتبـر سـال ۲۰۰۵، اسماعیل خان هم به عنوان وزیر انرژی به مرکز رفت وسید حسین انوری بـه‌عنـوان والـی جدیـد هرات تعیین شد. در سال ۱۳۸۸، دکتر محمد یوسف نورستانی به‌عنوان والی به‌جای سـید حسـین انوری تعیین شد. طی توافق حاصل‌شده بین دو کشور، هرات بزودی از طریق راه آهـن بـه شـهر خواف خراسان ایران وصل می شود.

---

[1] http://fa.wikipedia.org/ istan-Herat.png

هرات محل زندگی و مدفن بزرگانی چون خواجه عبدالله انصاری مشهور به پیر هرات (عـارف و شاعر سده‌ی پنجم هجری)، مولانا عبدالرحمن جامی (شاعر سده‌ی نهـم هجـری)، امـام فخـر رازی (شاعر سده‌ی ششم هجری)، کمال‌الدین بهزاد (نقـاش و مینیاتوریسـت عصـر تیموریـان)، امیر علیشـیرنوایی (دانشـمند و شـاعر عصـر تیموریـان)، مولانـا حسـین واعـظ کاشـفی (واعـظ عصر تیموریان)، گوهرشادبیگم (همسر سلطان شاهرخ تیموری و یکی از زنان نیکوکـار و نامـدار)، معین‌الدین شاهرخ تیموری (از بزرگ‌ترین پادشاهان تیموری) و شـاهی هنرپـرور و ادب‌دوسـت و شاه عباس یکم (نامدارترین شهریار دوران صفوی).

۵- تجــزیه و تحلیـل

سیاست های استعماری روسیه و انگلستان و تجزیه‌ی خراسان بزرگ:

با نگاهی به عملکرد و عواقب تجزیه‌ی ایران و ایجاد مرزبندی های غیرواقعی در قـرن ۱۸ و ۱۹ توسط روسیه و انگلستان، می توان به موارد زیر دست یافت:

۱- تسلط بر نقاط استراتژیک منطقه‌ی خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز،

۲- غارت منابع طبیعی، به_ویژه نفت و گاز منطقه،

۳- چپاول آثار فرهنگی و باستانی و نابودی هویت تاریخی سرزمین پارسی‌زبانان و

۴- ناآرام کردن منطقه از طریق ایجاد درگیری ها، جنگ‌های داخلی ، قومی و مذهبی بـرای جلوگیری از اتحاد، انسجام و یکپارچگی فرهنگی.

در تــرکیه:

اختلافات ارضی و درخواست تجزیه‌ی کردها از ترک‌های ترکیه تاکنون منجر به جنگ‌هـای مسلحانه حزب کارگران کردستان ترکیه از سال ۱۹۸۴ و کشته شدن بیش از ۴۰۰۰۰ تن گردیـده است. ترکیه بالغ بر ۲۰ میلیون کرد ایرانی‌نژاد را در مرزهای غیرواقعی جغرافیای خود که در زمـان نبردهای عثمانی و صفویه به دست آورده جای داده و نه تنها آنـان را بـه عنـوان نـژادی آریـایی متفاوت از ترک‌ها با زبانی باستانی که ریشه‌ی ایرانی دارد به رسمیت نمی شناسد، بلکه نام ترکیه ای کوه‌نشین را به آن‌ها نیز داده است.

در عــراق:

اختلافات چندین دهه‌ای کردهای عراقی با حکومت مرکزی. کمتر از ۲۰ درصد جمعیت عراق را کردهای ایرانی‌نژاد تشکیل می‌دهند که بالغ بر ۷ میلیون نفرند . تنها چند سالی است کـه بـا سقوط حکومت دیکتاتوری صدام حسین کردها خودمختار شده و منطقه‌ی فدرال را تشـکیل داده اند ، زیرا هیچ همخوانی فرهنگی ، نژادی و زبانی میان آن‌ها و اعراب عراق وجود ندارد .

در ازبکستــان:

اختلاف نژادی ، زبـانی و فرهنگـی ازبـک هـا و پارسـیان جنـوب ازبکسـتان . فـارس‌زبانـان ازبکستان که در شهرهای باستانی خراسان بزرگ از جمله خوارزم ، سمرقند ، بخـارا ، تاشـکند و... زندگی می کنند، تا ۴۰ درصد جمعیت کشور ازبکستان را تشکیل می‌دهند و زبـان و هویتشـان رو به نابودی قرار دارد.

در تــاجیکستــان:

تاجیکستان یا سرزمین سغد باستان که پـیش از اسـلام در زمـان هخامنشـیان ، اشـکانیان ، کوشانیان و پس از اسلام در دوره‌ی سامانیان ... بخشی از خراسان‌زمین و بخشی از حوزه‌ی ایران بزرگ محسوب می شد. . مردم این منطقه‌ی کهن که سهم بسزایی در فرهنگ و تمـدن ایـران-زمین داشتند، درنهایت تا ابتدای قاجاریه (آقامحمد خان) بخشی از ملت ایران بودند. متأسـفانه بـا تجزیه‌ی افغانستان ، بلوچستان و ترکمنستان توسط روسیه و انگلستان ، تاجیکستان خود به خـود از ایران جدا ماند و بعدها به اشغال شوروی درآمد .

اختلاف و پراکندگی های تاجیک ها در کشورهای منطقه : تاجیک‌ها علاوه بر کشور کوچـک تاجیکستان با جمعیت ۷/۲ میلیونی‌اش، در کشورهای افغانستان ، ازبکستان و قرقیزستان پراکنده-اند و شکایت از مرزهای غیرواقعی همیشه در میان بوده است.

در پــاکستــان:

جنگ های قومی و مذهبی چندین دهه در پاکستان موجـب کشـته شـدن صـدها هـزار نفـر گردیده است نتیجه ایجاد کشوری ساختگی از دو منطقه هندی‌نشین و ایرانی‌نشین بوده است . در

قسمت غربی پاکستان، منطقه‌ی وسیعی وجود دارد که به "بلوچستان انگلیس" مشهور است. این قسمت که در طول تاریخ جزء لاینفک خاک ایران بوده بر اثر بی‌کفایتی پادشاهان قاجار و سـلطه ننگین استعماری انگلستان در زمان ناصرالدین شاه قاجار با انعقاد قرارداد گلداسمیت از خاک ایران جدا و به‌نام انگلستان شناخته شد. در نهایت در سال ۱۹۴۷ از بریتانیا اعلام استقلال نمود . بـیش از ۴۰ میلیون نفر از جمعیت پاکستان را آریایی های بلوچ ، پنجابی و پشتون تشـکیل مـی دهنـد. حدود ۲۰ درصد جمعیت ۱۷۰ میلیون نفری پاکستان نیز پیرو مذهب ایرانیان شیعه هستند.

در افغـانستـان:

بیش از ۳۰ سال است که در بخشی از منطقه‌ی خراسان بزرگ ایران زمین (افغانستان) جنگ و کشتار است. همچنین ده‌ها هزار نفر از مردم این خطه توسط نیروهای روس که ایـن کشـور را اشغال کرده بودند، به شهادت رسـیدند . افغانسـتانماننـد بـاقی کشـورهای سـاخته‌شـده توسـط انگلستان، از دیرباز با پاکستان بر سر خط دیورند مشکل مرزی داشته و درحـوزه‌ی داخلـی درگیـر جنگ‌های قومیتی و مذهبی بی‌پایان بوده است. پشتون ها در این کشور در پی بی‌هویـت کـردن پارس‌زبانان هستند.

اولریش آمون،[1] جامعه‌زبان‌شناس معروف، می‌گوید: «افغانستان (بخشی از خراسان بـزرگ) بـه موجب عهدنامه پاریس ۱۲۷۳ هـ‍ق (۱۸۵۷م.) در زمان ناصرالدین شاه از ایران جدا شـد و تحـت نفوذ استعمار بریتانیا قرار گرفت و تا امروز در عقب‌ماندگی و جنگ می‌گذرانـد . در آنجـا کوشـش های بسیاری انجام گرفت تا زبان قومی و محلی پشتون را جایگزین زبان بزرگ و ملی و پارسـی کنند، درست مانند اینکه در کشوری مانند ایران، زبـانی هـای محلـی را جـایگزین زبـان پارسـی کنیم.»

---

[1] . Ulrich Ammon,/ Sociolinguistics

٦- نتیجـه‌گیری

خراسان بزرگ سرزمینی تاریخی و باستانی است که درازای عمر آن به تاریخ سکونت بشـر در روی زمین می رسد. این سرزمین پهناور که همواره مهد تمدن مـاورالنهر، شـرق و شـمال شـرق امپراتوری بزرگ اقوام مختلف پارسی و آریایی بوده است، در طول تاریخ توانسته خـدمات متعـدد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ارتباطی به ساکنان شرق و غرب عالم کند. شاهراه معروف جـاده‌ی ابریشم که از این منطقه می گذشته، نه تنها مسیری برای عبور تـاجران و بازرگانـان و کاروانیـان بوده بلکه مسیری برای تبادل، انتقال و نشر فرهنگ و ادب پارسی به‌شمار می‌رفته است.

گذشت ایام و نیرنگ‌بازی چپاولگران خارجی قرون گذشـته در کنـار بـی‌خـردی و بـی‌لیـاقتی حاکمان قاجار گرچه به بهای پاره پاره شدن و زخم برداشتن عمیق هویت و انسجام ملی سرزمین تاریخی ایران و خراسان بزرگ شده اما اصالت و هویت مردمی که طی هزاران سال شکل گرفتـه است را نمی‌توان به‌یکباره با تغییر خط و زبـان و ایجـاد ممنوعیـت هـای مقطعـی از میـان بـرد. حاکمان روسیه خوب می دانند که هنوز ساکنان تاجیکستان و ازبکستان خود را ایرانی مـی داننـد. رؤسای گذشته و حال پشتون در افغانستان نیز نیک می‌دانند که مردم این کشور خود را ایرانـی و بخش بزرگی ازخراسان بزرگ می دانند تا اوغانی.

حال بر ما است تا از آن‌چه نیاکان ما برایمان به ودیعه گذاشته اند،، پاسـداری و بـرای حفـظ، بازسازی و بهسازی این فرهنگ غنی تلاش نماییم.

فهرست منابع

بارتولد. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمهٔ حمزه سردادور (طالبزاده). چ ۳ ، تهران : توس ،۱۳۷۲.
بینش، تقی. «خراسان». نشریه فرهنگ خراسان، سال دوم، آذر۱۳۲۹.
جاوید. (رساله اوستا، دفتراول: جغرافیای تاریخی آریانا، خراسان وافغانستان)، ۱۹۹۹.
حافظ ، ابرو. مصحح غلامرضا ورهام، جغرافیای تاریخی خراسان،چ ۱، تهران : انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.
حموی، یاقوت بن عبداله . معجم‌البلدان، بیروت : انتشارات داراحیاء التراث العربی، ۱۹۷۹.
زنگنه ، ابراهیم ، تاریخ مشهد بزرگ، تهران : نشر خاطره، ۱۳۷۸.
دادخدایف. مسلمانان آسیای میانه آکادمی تاجیک ، ۱۹۸۶.
دانیل ، التون ، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران : انتشارات علمی و فرهنگی، تهران۱۳۸۷.
دبیرسیاقی، محمد. نام‌های کسان و جای‌ها و نسبت‌ها و قبیله‌ها و کتاب‌ها، چ ۶، تهران : زوار، ۱۳۷۵.
غفاری‌فرد، عباسقلی. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، تهران : سازمان سمت، ۱۳۸۱.
لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده خراسان .
لسترنج، گ. . جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت‌شرقی، ترجمه محمود عرفان، چ ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده خراسان .
مدیرشانه‌چی، کاظم. «حدود خراسان در طول تاریخ»، مجله دانشکده معقول و منقول الهیات مشهد.۱۳۴۷.
مینورسکی، و . ویس و رامین ، تهران : ایرانیکا، ۱۹۶۴.
«معاهده آخال؛ جدایی آسیای میانه از ایران»، روزنامه اعتمادملی، ۳ آبان ۱۳۸۶.

britanica.samarkand.
Central Statistics Office of Afghanistan. "Settled Population of country by Provinces and sex for "Kabul Provincial Profile", NABP (National Area-Based2006 - 2009).
Central Statistics Office of Afghanistan. "Settled Population of country by Provinces and sex for 2006 - 2009 years".
Development Programme, Ministry of Rural Rehabilitation and Development, Islamic Republic of Afghanistan "Afghanistan Statistical Yearbook 2008/09", Central Statistics Office.
D.I. Kertzer/D. Arel, Census and identity, p. 187, Cambridge University Press,(2001).
Olivier Roy, The New Central Asia: The Creation of Nations,(2000).
Population Map, National Geographic, Central Statistics Office of Afghanistan. "Settled Population of country by Provinces and sex for,(2003). Population Map,
Room, Adrian Placenames of the World: Origins and Meanings of the Names for 6,600 Countries, Cities, Territories, Natural Features and Historic 2006Sites (2nd edition ed.). London: McFarland. pp. 330.
UNDSS Provincial Profile, Afghanistan's "Ministry of Rural Rehabilitation and development (MRRD)", 2009.

www.hawzah.net/hawzah/magazines
www.khorasanebozorg.com/2009/04/blog-post_20.html.
www.cso.gov.af/demography/population.html. Retrieved